



علم لغت، دانشی زیربنایی اما مغفول برای اجتهاد

عبدالهادی مسعودی^۱

مصاحبه، آماده‌سازی و تدوین: احمد براریان مرزونی^۲

شناخت

حجّت الاسلام و المسلمین عبدالهادی مسعودی سال ۱۳۴۳ در شهر قم متولد شد. او در سال ۱۳۶۲ پس از اتمام دوره تحصیلات رسمی در آموزش و پرورش، مدرک دیپلم خود را در رشته ریاضی فیزیک دریافت کرد و تحصیلات خود را در رشته مهندسی صنایع دانشگاه صنعتی شریف پی گرفت. یک سال بعد، از دانشگاه انصراف داد و وارد حوزه علمیه شد و در دوران تحصیل حوزوی خود از محضر اساتیدی همچون پدرش، آیت الله اشتهاردی، آیت الله قدیری، آیت الله پایانی و آیت الله نیری همدانی بهره برد. پس از اتمام سطح در سال ۱۳۶۹ش، در درس خارج حضرات آیات: شیخ جواد تبریزی، وحید خراسانی و شبیری زنجانی شرکت نمود. وی از سال ۱۳۶۹ش کار حدیثی را به صورت جدی آغاز کرد و تاکنون آثار متعددی را در زمینه‌های مختلف حدیثی به‌ویژه در موضوعات مرتبط با فهم حدیث تألیف نموده که از جمله آنها می‌توان به مقالات «سیر تدوین غریب الحدیث»، «فرایند ترجمه حدیث»، «روش برداشت از روایات»، «معنایی اصطلاح‌های درون حدیثی»، «تلاش‌های مجلسی اول در فهم متن»، «معناشناسی عقل عن الله در روایات» و «سنجش کارآمدی معناشناسی علّامه طباطبایی و ایزوتسو در مفهوم صدق» و کتاب‌های «روش فهم حدیث» و «درسنامه فقه الحدیث» و تصحیح و ترجمه «نزهة الناظر و تنبيه الخاطر» اشاره کرد. او در حال حاضر افزون بر فعالیت‌های گسترده آموزشی و پژوهشی در مراکز مختلف علمی، در جایگاه مدیریت دانشگاه قرآن و حدیث نیز مشغول به فعالیت است.

علم لغت، دانشی زیربنایی اما مغفول برای اجتهاد

۱. رئیس انجمن حدیث حوزه علمیه قم.

۲. عضو گروه علمی ابن سکت، مؤسسه سید مرتضی (ع).

چکیده

دانش لغت، با وجود جایگاه بنیادین آن در فهم متون دینی، طی دو قرن اخیر در سیر آموزشی رسمی حوزه‌های علمیه با کم‌توجهی مواجه شده و از گذشته پربار خود فاصله‌ای محسوس گرفته است؛ به گونه‌ای که ناآشنایی بسیاری از طلباب با منابع معتبر لغوی و روش‌های نظام‌مند واژه‌پژوهی، برخی برداشتها از متن قرآن و حدیث را به اشکالات قابل توجهی مبتلا ساخته است. حجت الاسلام و المسلمین عبد الهادی مسعودی، پژوهشگر، نویسنده و مدرس حوزه علمیه، در این مصاحبه به واکاوی این وضعیت می‌پردازد. مساله اصلی که وی تبیین می‌کند، کاستی‌های چندلایه در زمینه دو دانش لغت و صرف است؛ از ناآشنایی با کتاب‌های کهن لغت عربی و کم‌توجهی به شاخه‌های تخصصی همچون «غریب القرآن» و «غریب الحدیث» گرفته، تا نبود روشی مدوّن برای واژه‌پژوهی و کاستی‌های بحث از «حجّیت یا عدم حجّیت قول لغوی» و نسبت آن با «اجتهاد لغوی». اهمّیت و ضرورت این مساله در آن است که تمام علوم حوزوی، از فقه و کلام تا تفسیر و حدیث، متن‌محورد و هرگونه ضعف در فهم واژگان، استنباط‌ها و پژوهش‌های دینی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. پرسش محوری مصاحبه این است که حوزه علمیه چه خلأهایی در زمینه دانش لغت و صرف دارد و راهکار عملی برای پیوند دوباره طلباب با منابع کهن و به خدمت گرفتن روش‌های نوین واژه‌پژوهی برای فهم قرآن و حدیث چیست؟ ویژگی شاخص این مصاحبه، ارائه یک آسیب‌شناسی جامع بر اساس تجربه زیسته علمی است که در ضمن آن به مساله «منابع دانش لغت» و «اجتهاد لغوی» نیز پرداخته می‌شود و ضرورت تربیت پژوهشگران و استادان توانمند در عرصه لغت و همچنین تأسیس رشته تخصصی ادبیات عرب با گرایش قرآن و حدیث آشکار می‌گردد.

واژگان کلیدی

فقه اللغة، نقش صرف و لغت در اجتهاد، منابع دانش لغت، اجتهاد لغوی، علوم میان‌رشته‌ای ادبیات عرب و قرآن و حدیث

جایگاه و پیشینه دانش لغت در حوزه علمیه

پرسش: لطفاً نظراتان را درباره دانش لغت و جایگاه آن در حوزه علمیه بفرمایید.

پاسخ: خدا استادانمان را رحمت کند. آنهایی که زنده هستند هم خدا به سلامت نگهشان دارد. این بزرگواران می‌گفتند:

زیرپایه درس طلبگی ادبیات عرب است.

این را ما بعدها احساسش کردیم. یعنی با گوشت و پوست و خونمان فهمیدیم که واقعاً زیرپایه کار حوزوی ادبیات است.

شما یا فقیه می‌شوید یا مفسر یا محدث یا متکلم. همه اینها علوم متن‌محورند. یعنی شما یا با متن قرآن در ارتباطید یا با متن حدیث یا با متن فقهی یا با متن کلامی. همه اینها هم عربی‌اند. متون اصلی همه این‌ها عربی است و بیشتر این متون هم کهن است. اینها را کنار هم بگذارید و ببینید که شما نیازمند چه چیزی می‌شوید؟ روشن است که نیاز به فهم واژه‌های کهن عربی خواهید داشت.

این موضوع، در دوره معاصر، موضوع مغفولی در حوزه‌ها بوده است. به یاد می‌آورم استادمان آقای عرفان می‌فرمودند: «علم اللغة از علومی است که در حوزه وجود داشته و اکنون مغفول مانده است.» البته این امر مختص علم لغت نیست. ما علوم متعددی در حوزه داشتیم که اکنون چنان دچار غفلت شده‌اند که یک گسست فرهنگی میان ما و پیشینه‌ای که در آن زمینه داشتیم حاصل شده است. ما شرح کافی رضی را داریم. ببینید میرداماد، استاد ملّا صدرا، چه مباحث لغوی ریز و دقیقی مطرح می‌کند. یا در شرح صحیفه سجّادیه ریاض السالکین، چه مقدار مباحث ادبی و لغوی مطرح می‌شود. حتی شخصی مانند طریحی می‌تواند یک مجمع البحرین بنویسد که لغات غریب قرآن و حدیث را کلاً جمع‌بندی و تفسیر کند. خب، ما چنین انسان‌های بزرگی داشته‌ایم.

حتّی اگر عقب‌تر برویم، ما کسی مانند ابان بن عثمان بن احمر از یاران امام باقر علیه السلام را داریم که این شخص در مسأله لغت قرآن، غریب القرآن و غریب الحدیث، از بزرگان و استادان به‌نام دوره خود بود. ما تفسیری از زید بن علی علیه السلام داریم که در واقع غریب القرآن است. بنابراین چه در پیشینه بسیار دورمان و چه در پیشینه مثلاً دو سه قرن پیشمان، افراد و علمایی داشته‌ایم که در علم لغت، واقعاً بارز و چیره بوده‌اند، ولی متأسفانه الآن این طور نیست.

این اولین خلأ است. شما یک نفر را به عنوان لغت‌شناس واژه‌های قرآنی، حدیثی و عربی در حوزه معرفی کنید. بنده نمی‌گویم که چنین افرادی را نداریم ولی اگر داشته باشیم هم شناخته‌شده نیستند. یعنی این علم در تداول کاری نیست تا شما بتوانید بگویید: فلانی این درس را می‌دهد و شناخته شده است، می‌دانیم کتاب دارد، مقاله دارد.

اکثر علمای ما به صورت استطرادی به لغت می‌پردازند. مفسر به یک لغتی می‌رسد، توضیح می‌دهد؛ فقیه به یک واژه‌ای می‌رسد، توضیح می‌دهد. عمدتاً از این قبیل است. ولی از این بحث نمی‌شود که خود علم لغت چیست یا روش واژه‌پژوهی چیست؟ منابع علم لغت کدامند؟ از بین این منابع، کدامشان مهم‌اند، کدام اهم‌اند، کدام عالی‌اند، کدام خوبند، کدام معتبرند، کدام معتبر نیستند؟ روش کار هر کدام چیست؟ حوزه ما با این مسائل آشنا نیست که مثلاً روش تقلیبی در چینش واژه‌ها چیست؟ یا مثلاً تفاوت العین با مقایس چیست؟

خلاهای مرتبط با دانش لغت در حوزه علمیه

پرسش: یکی از خلاهای حوزه در زمینه دانش لغت را تبیین کردید. لطفاً سایر خلاهایی که در این زمینه به نظر تان می‌رسد را نیز مطرح بفرمایید.

۱. کم‌توجهی به ریشه‌شناسی واژگان

پاسخ: علاوه بر آن‌چه عرض شد، یک خلأ بسیار بزرگ در مسأله لغت وجود دارد و آن این است که ما وارد جریان ریشه‌شناسی لغت نشده‌ایم. الان غربی‌ها - منظورم از غربی‌ها کسانی هستند که به متد غربی کار می‌کنند و گرنه شخصی مثل ایزوتسوی ژاپنی، غربی نیست ولی به روش غربی کار می‌کند - اینها می‌آیند ریشه‌های دو حرفی کلمات عربی را هم بحث می‌کنند، یعنی دیرینه‌شناسی و باستان‌شناسی لغت را انجام می‌دهند.

ما در قرآن یک سری آیاتی داریم که اگر معنای عبری‌شان مشخص نشود، این آیه را فهم نمی‌کنیم. برای من بسیار جای تأسف است که وزیر مغربی، نوّه نعمانی مؤلف الغیبة، در قرن چهارم راجع به لغات عبری کار کرده و مثلاً تعبیر «راعنا»^۳ در قرآن را با توجه به معنای عبری توضیح داده است یا کتاب‌های دیگری مانند تفسیر «القرآن و العقل»، یا شخصی همچون مرحوم بلاغی در مباحث لغوی به مباحث ریشه‌شناسی پرداخته‌اند، ولی الآن ما از پیشینه خودمان تهی شده‌ایم و اتّصالی با آن نداریم. مثلاً کسانی مثل آقای دکتر پاکتچی در دانشگاه، دیرینه‌شناسی لغت انجام می‌دهند در حالی که ما در حوزه کسی را نداریم یا اگر داریم شناخته شده نیست. پیدا کردن ریشه‌های سریانی، عبرانی و حتّی آرامی واژه‌های عربی، اینها بسیار کمک می‌کند به فهم آیات قرآنی و فهم روایاتی که ناظر به آن معنا هستند.

۲. نداشتن شناخت کافی از منابع لغت

حالا این مطالبی که گفتیم مقداری دور از دسترس می‌نماید؛ چراکه در امور ساده‌تر و ابتدایی هم دچار مشکل هستیم. الآن افرادی در حوزه علمیه داریم که هنوز به المنجد مراجعه می‌کنند. المنجد، متعلّق به حدود ۲۰۰ سال پیش است که لوئیس معلوف مسیحی لبنانی نوشته. معلوم هم نیست که آیا جهت‌گیری‌های دینی‌اش را در آن اعمال کرده باشد یا نکرده باشد. اساساً وقتی یک کتاب لغت در ۲۰۰ سال پیش نوشته می‌شود، ما چگونه می‌توانیم برای فهم واژه‌های ۱۴۰۰ سال پیش یا ۱۳۰۰ سال پیش به آن استناد کنیم؟ اینها مشکلات مهمی است.

الآن اکثر حوزوی‌های ما نمی‌توانند از کتاب‌های لغت عربی به عربی استفاده کنند. یعنی ما هنوز در بسیاری از مدارس حوزوی نیازمندیم که کتاب‌های لغت عربی به فارسی داشته باشیم. همین‌ها هم منظم و هدایت‌شده نیستند.

پس کتاب‌هایی که ما در حوزه به عنوان کتاب‌های رایج لغت در میان عموم طلاب با آن مواجه هستیم یا کم‌اعتبارند - مثل اقرب الموارد و المنجد - یا عربی به فارسی‌اند که هیچ‌کدام نمی‌توانند آن ظرافت‌های دقیقی که در کلمه عربی لحاظ شده را نشان بدهند.

۳. فقدان روش مشخص برای واژه‌پژوهی

علاوه بر ناآگاهی نسبت به منابع لغت، ما روش واژه‌پژوهی مشخصی در حوزه نداریم. برخی خیال می‌کنند که اگر کتاب‌های یک علم را داشته باشند، علمش را هم دارند. مثلاً اگر کتاب‌های رجال را داشته باشند، تصوّر می‌کنند که علم رجال هم بلدند. می‌گویند کتاب‌های تاریخ را می‌خوانیم و می‌بینیم تاریخ چیست. لغت هم این طور است. می‌گویند ما اگر کتاب‌های لغت را داشته باشیم یا نرم‌افزارهای لغت را داشته باشیم می‌توانیم لغت را بفهمیم. متوجّه نیستند که لغت‌دان مجبور است برای تفهیم معنا از مترادف استفاده کند. خب، مترادف‌ها چه قدر ترادف دارند؟ چه قدر نزدیک به آن معنای اصلی هستند؟ آیا من متضادهای واژه را هم نباید ببینم؟ بسیاری از معانی واژه‌ها در پرتو فهم متضادش حاصل می‌شود.

یک مثالی که اخیراً با آن مواجه شدم را خدمتان عرض میکنم؛ واژه «صلاح». ما در فارسی می‌گوییم صلاح و معنای این واژه هم برای ما روشن است؛ ولی خود عرب‌ها نمی‌توانند این واژه را دقیق ترجمه کنند. لغت‌دانان بسیار دقیق، این را به ضدّش ترجمه کرده‌اند و گفته‌اند: «و ضدّه الفساد». پس صلاح یعنی چیزی که سامان می‌پذیرد، نه این که به معنای مصلحت باشد. یعنی چیزی که حالش خوب باشد، می‌گویند حالتش صلاح است، فاسد نیست، تباه نشده. پس با این اوصاف من در روش واژه‌پژوهی‌ام باید یک شیوه قابل قبول و منطقی و علمی داشته باشم.

من در کتاب فقه الحدیث هم توضیح داده‌ام که ما در فهم معنای مفردات باید با روشی خاص به شش دسته از منابع مراجعه کنیم تا معنای دقیق یک واژه به دست آید. الآن بسیاری از حوزویان ما با این مسائل بیگانه‌اند. چرا لغت‌دانان قدیم ما به شعر استشهاد می‌کردند؟ شعر چه جایگاهی دارد؟ چرا دهخدا که لغت‌دان معاصر ماست برای استشهاد در لغت‌نامه دهخدا شعر می‌آورد؟ چه تأثیری دارد؟ چه جایگاهی دارد؟

۴. جمود بر ساخت قیاسی معنا با استفاده از دانش صرف

اشکال بعدی که اهمیت زیادی دارد و باید به آن توجه شود این است که ما تصوّر می‌کنیم اگر معنای یک ماده را به دست آوریم، دیگر معنای همه مشتقات آن ماده را هم می‌دانیم؛ چراکه با استفاده از دانش صرف می‌توانیم از طریق ترکیب معنای ماده با معنای هیأت، معنای کلی واژه را بازسازی کنیم؛ در صورتی که این طور نیست. چه در زبان عربی، چه در زبان‌های دیگر مثل فارسی، انگلیسی و برخی زبان‌های دیگر که من دورادور با آنها آشنا هستم، لزوماً معنای ماده در همه هیأت‌ها به طور کامل اشراق نمی‌شود. گاهی اوقات معنای ماده وقتی که در یک هیأت خاص قرار می‌گیرد متفاوت می‌شود.

۵. جمود بر معنای ارائه‌شده برای واژه در لغت‌نامه

حالا من یک پله بالاتر می‌روم. اساساً معنای دقیق واژه با ملاحظه کاربردهای آن مشخص می‌شود، نه با جمود بر لغت‌نامه. این شیوه را هم ما با آن آشنایی نداریم. ما در بحث سیاق متنی و سیاق کاربردی در تفسیر قرآن مقداری با معنای کاربردی واژه آشنا می‌شویم، ولی زبان‌شناسی جدید اصلاً یک رشته‌ای دارد به نام معناشناسی کاربردی. ما یک معناشناسی شناختی داریم و یک معناشناسی کاربردی. یعنی واژه در جمله و در متن و در عبارت و پاراگراف معنا می‌شود، نه در کتاب لغت. در کتاب لغت، معنای اولیه، هسته اولیه و معنای حدودی مشخص می‌شود نه معنای دقیق.

۶. فقدان تدریس منسجم و منظم در زمینه لغت و روش واژه‌پژوهی

در کدام مدرسه ما درسی به نام روش واژه‌پژوهی یا لغت‌پژوهی تدریس می‌شود؟ به صورت رسمی نداریم. آقای محمد ملکی نهبانندی وقتی مشغول تحصیل در دار الحدیث بودند یک کتاب در همین زمینه‌ها نوشتند ولی بعد از ایشان ادامه پیدا نکرد. متأسفانه حتی به صورت درس جنبی که امتحان داشته باشد هم در هیچ جا لغت را تدریس نمی‌کنیم. کاملاً یک درس اختیاری داوطلبانه و تصادفی است که یک کسی در یک مدرسه‌ای پیدا شود و این دانش را بداند و چند طلبه هم دوست داشته باشند بیایند پای درس این شخص و به این صورت یک درسی برقرار شود. این در حالی است که لغت، زیرپایه اصلی فهم متن است.

۷. نداشتن شناخت کافی از مصطلحات لغوی

بحث بعدی، اصطلاح‌شناسی لغت‌نامه‌هاست. ما آن قدر از کتاب‌های لغت کهن عربی دور هستیم که معنای تعبیر «اصل» که در کتاب مقایسه مطرح می‌شود را به درستی نمی‌دانیم. بسیاری از حوزوی‌ها در فهم این تعبیر اشتباه می‌کردند، نمی‌دانستند که این تعبیر اصل در مقایسه به چه معناست. بُن معنایی چیست؟ گوهر معنایی یعنی چه؟ به طور کلی اصطلاحات و رموزی که در کتب لغوی کهن به کار رفته‌اند باید شناخته شود.

۸. نشناختن ارتباط کتب لغت

بحث بعدی، نسبت‌ها، نگاه‌ها و نظارت‌های کتب لغت به یکدیگر است. مثلاً باید بدانیم که کتاب صاحب بن عبّاد (المحیط) با العین چه ارتباطی دارد؟ بعضی از تعبیر العین عیناً در این کتاب تکرار شده. یا مثلاً باید بررسی کنیم که مباحث لغت‌دانان پیش از خلیل مانند ابن اعرابی و لیث تا چه حد نقل شده و این نقل‌ها تا چه حد اعتبار دارد؟ پیشینه‌شناسی خود کتاب‌های لغت باید انجام شود.

۹. ناآشنایی با کاربردهای خاص هر کتاب لغوی

تفاوت‌های کاربردی هر کدام از کتب لغوی هم باید مشخص شود. مثلاً من از العین می‌توانم بیشتر در شناخت استعمالات کهن استفاده کنم و کمتر می‌توانم در معنای بُن اصلی واژه با آن کار کنم، ولی مثلاً مقایسه بیشتر در بُن معنایی واژه به کار می‌آید. این بحث‌ها را باید نسبت به تهذیب اللغة، المخصّص ابن سیده، جمهره ابن درید و ... هم مطرح کرد. تک تک این کتاب‌های مهم لغوی را باید به همین صورت بررسی کرد.

کارکردهای دانش صرف

پرسش: لطفاً درباره اهمیت و جایگاه دانش صرف در حوزه نیز دیدگاهتان را بفرمایید.

پاسخ: بنده در پاسخ به این سؤال می‌خواهم دلایل نیاز به دانش صرف را توضیح بدهم تا اهمیت و کارکردهای این دانش روشن شود:

۱. تشخیص صحیح ریشه واژه یا احتمال‌پردازی درباره آن پیش از

مراجعه به کتاب لغت

فرض کنید من با یک حدیث یا با یک آیه روبه‌رو هستم؛ مثلاً این حدیث چهار کلمه‌ای را ببینید:

اتّدد تصب او تکد.^۴

چهار کلمه بیشتر نیست؛ اما در اکثر کلاس‌هایی که بنده این حدیث را سؤال می‌کنم، آن را اشتباه می‌خوانند. حالا طلبه می‌خواهد این حدیث را معنا کند. یک راهش این است که برود در اینترنت جست‌وجو کند ببیند کسی این حدیث را ترجمه کرده یا نه و اگر ترجمه‌ای پیدا کرد همان را بیاورد که این می‌شود تقلید. ممکن است آن مترجم اشتباه ترجمه کرده باشد. اما اگر

۴. نزّه الناظر، ص ۱۳۵.

خودش بخواهد این واژه را معنا کند، باید بتواند ریشه «آتد» را به دست آورد. پس علم صرف را نیاز دارد.

مثال دیگری عرض می‌کنم. در آیه «و من یطع الله و رسوله و یخس الله و یتقه»^۵ یا حدیث «من لم یتقه»^۶، «یتقه» چگونه ساخته شده؟ یا در آیه «فما استکانوا لربهم»^۷ واژه «استکانوا» ریشه‌اش چیست؟ یا در حدیث «لیس بمؤمن من لم یأمن جاره بوائقه»^۸، تعبیر «بوائقه» چگونه باید تحلیل شود؟ ریشه‌اش چیست؟ برای پاسخ به این سؤالات باید بر دانش صرف مسلط باشیم تا بتوانیم احتمالات مختلف معنایی را شناسایی کنیم.

بر این اساس، دانش صرف برای مراجعه به کتب لغت مورد نیاز است؛ چون کتب لغت همه هیأت‌ها را ندارند و اساساً کتب لغت کهن ما و اکثر کتب لغت عربی، به جز دو سه مورد شاذ، بر اساس ماده مرتب شده‌اند. من اگر ماده کلمه‌ای را شناسم، نمی‌توانم به کتاب لغت مراجعه کنم تا معنای آن را بفهمم. همچنین اگر در تشخیص ماده اشتباه کنم معنای دیگری که مراد نبوده را از متن برداشت می‌کنم. یا مثلاً در کلمه «مرتاب» اگر من ندانم که ریشه‌اش «روب» است یا «ریب» نمی‌توانم معنا را درست بفهمم. هر کدام از این دو ماده که ریشه اصلی این کلمه باشد یک معنای مشخصی را افاده می‌کند که با دیگری متفاوت است. پس من برای مراجعه به کتاب لغت، اولین قدمم باید به کارگیری دانش صرف باشد.

۲. توانایی تولید معنای صیغه‌های غیر مذکور در کتب لغت

دومین دلیل احتیاج به دانش صرف این است که کتاب‌های لغت، همه لغت‌ها را نیاورده‌اند؛ لذا من نیازمند این هستم که اگر معنای مثلاً صیغه یکم ماضی از ماده «رأی» در ثلاثی مجرد را با استفاده از لغت فهمیدم، معنای صیغه ششم امر همین ماده در ثلاثی مجرد را هم بتوانم با استفاده از دانش صرف بفهمم.

حالا یک نمونه برای شما مطرح می‌کنم که ببینید عدم دقت به دانش صرف باعث یک اشتباه تاریخی شده است. «رب» را همه با «مربی» هم‌ریشه می‌گیرند و در تبیین معنای این اسم الهی می‌گویند که خدا تربیت‌کننده ماست؛ با این که ریشه «رب» مضاعف و ریشه «مربی» ناقص و اوی است که به باب تفعل رفته است.

۵. النور، ۵۲.

۶. تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۳۴؛ بحار الانوار، ج ۶، ص ۳۶۸؛ کنز الدقائق، ج ۲، ص ۲.

۷. المؤمنون، ۷۶.

۸. دلائل الإمامة: ۶۶.

به تلویزیون که نگاه کنید، گاهی می‌گویند «قَضَات». اگر یک عرب‌زبان این را بشنود، ما باید خجالت بکشیم! اسم فاعلِ ناقص، جمع مکسّرش «فُعَلَة» است لذا جمع مکسّر «قاضی» می‌شود «قُضَوَة» که اعلال می‌پذیرد و تبدیل به «قَضَات» می‌شود. پس تشدید ندارد بر خلاف جمع مکسّری مثل «طُلّاب». آن یک وزن جمعی است و این یک وزن جمعی دیگر است. شما نمی‌گویید «دُعَاة»، بلکه می‌گویید «دُعَاة»، نمی‌گویید «رُمَاة»، بلکه می‌گویید «رُمَاة»، نمی‌گویید «شُکَاة»، بلکه می‌گویید «شُکَات». یک طلبه نباید مثل یک مجری بگوید «قَضَات»؛ باید بین «قَضَات» و «طُلّاب» فرق بگذارد.

۳. شناخت زیبایی‌های جملات حکیمانه با استفاده از دانش صرف

صرف، زیبایی‌هایی را هم به ما می‌فهماند. ببینید، این را بنده در کتابم آورده‌ام. پیامبر اکرم ﷺ دیدند یک قومی بیکار نشست‌اند، به آنها گفتند که شما بروید کار کنید. گفتند: آقا ما اِتْکال به خدا کردیم، ما توکّل کردیم دیگر. گفتند:

انتم المتکّلون و لا المتوکّلون.^۹

باید صرف بدانید تا بتوانید بفهمید که این سخن چه قدر زیباست! حضرت یک ماده «وکل» را در دو هیأت قرار داده‌اند و با این کار، معنای زیادی را در همین کلام کوتاه ارائه کرده‌اند. از امام علی علیه السلام پرسیدند توحید و عدل یعنی چه؟ فرمودند:

التوحید ان لا تتوهّمه و العدل ان لا تتهمه.^{۱۰}

در این حدیث هم «وهم» به دو باب رفته و به زیبایی هرچه تمام‌تر معنا را افاده کرده است. توحید این است که خداوند را به وهم نیاوری و عدل این است که او را متهم نکنی.

۴. احتمال‌پردازی برای کشف تصحیفات عارض بر احادیث

شما هنگام مراجعه به متن حدیث با مواردی از تصحیفات احتمالی روبه‌رو می‌شوید. مثلاً ممکن است در متن حدیثی که شما با آن مواجه هستید این طور نوشته باشد که نماز جمعه در «مطر» تعطیل است.^{۱۱} خوب، اگر این طور باشد در بعضی مناطق مثل شمال ایران باید شش ماه نماز جمعه تعطیل شود. یکی از آن افرادی که در مورد نماز جمعه کار کرده بود می‌گفت: من احتمال می‌دهم این «مطر» نبوده، بلکه «فطر» بوده است. حالا شاید هم واقعاً

۹. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۱۷.

۱۰. نهج البلاغة، حکمت ۴۷۰.

۱۱. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۱۳.

اینطور نباشد، شاید هم واقعاً در هوای بارانی بخواهند تخفیف بدهند اما به هر حال این هم یک احتمالی است که می‌توان آن را پیگیری کرد.

در شناسایی تصحیفات احتمالی، باید دایرهٔ واژگان شخص گسترده باشد. لغت و صرف هم این‌جا به کار می‌آید. مثلاً از پیامبر حدیثی با این مضمون نقل شده: «أُتِيَ ضَمْنَتُ لِمَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَهُوَ مُحَقَّقٌ بَيْتًا فِي رِبَاضِ الْجَنَّةِ»^{۱۲} یا «رِبَاضِ الْجَنَّةِ». من باید بدانم «رِبَاض» اجوف واوی از «روض» است؛ یعنی باغ، ولی «رِبَاض» یک چیز دیگر است. من احتمال بدهم که «رِبَاض»، «رِبَاض» باشد. الآن در متن حدیثی که با آن مواجه شده‌ام «رِبَاض» آمده ولی باید آن‌قدر از نظر صرف و لغت قوی باشم که بدانم «رِبَاض» می‌تواند «رِبَاض» باشد تا بروم مراجعه کنم و بینم معنای این حدیث اتفاقاً با «رِبَاض» بسیار زیباتر و موجه‌تر است. نکته این است که جَنَّتْ، خودش «رِبَاض» است پس چرا فرمودند ضامن شدم در «باغ‌های» بهشت؟ می‌توانست بفهمانند ضامن شدم در بهشت. ولی «رِبَاض» یعنی حومه بهشت، اطراف بهشت؛ کسی که مرء را ترک کند من آن جایگاه را در اطراف بهشت برای او ضمانت می‌کنم. در زیارت‌ها نیز این احتمالات مطرح است: «تَنْبِتُ الْمَوْدَةَ»^{۱۳} یا «تَنْبِتُ الْمَوْدَةَ»؟ «لِیَقْلَّ عِیْبُ النَّاسِ عَلٰی لِسَانِكَ» یا «لِیَقْلَّ عِیْبُ النَّاسِ عَلٰی لِسَانِكَ»^{۱۴}؟

من باید دایرهٔ واژگانی لغتم زیاد باشد که بتوانم این احتمالات را مطرح کنم و از طرف دیگر، بتوانم برخی احتمالات را رد کنم؛ مثلاً به این دلیل که فلان احتمال از نظر لغت عربی صحیح نیست و ما چنین ساختاری را در لغت عربی نداریم. پس ریزه‌کاری‌هایی در صرف وجود دارد که اگر آنها را برای تصحیح نسخ به کار بگیریم، می‌توانیم دقیق‌تر نسخه‌ها را تصحیح کنیم.

معرفی منابع و مراکز علمی مرتبط با دانش فقه اللغة

پرسش: اگر منبع یا منابع خاصی به نظرتان می‌رسد که اهمیت به سزایی دارد و احساس می‌کنید که به خوبی معرفی نشده یا نیاز است که کار پژوهشی خاصی در راستای معرفی آن انجام شود لطفاً بفرمایید.

۱۲. التوحید، ص ۴۶۱.

۱۳. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۵۵.

۱۴. نزّهة الناظر، ص ۸۹.

پاسخ: ما باید طلاب را با منابع لغت‌شناسی کهن عرب آشنا کنیم و پیوند بزنی؛ به گونه‌ای که طلبه نترسد به مقایسه اللغه، صحاح اللغه، تهذیب اللغه ازهری، صحاح جوهری، العین خلیل و امثال این کتاب‌ها مراجعه کند. نترسد و بتواند بفهمد تا بتواند استفاده کند.

۱. لغت‌نامه‌های عربی به فارسی، منابع کمکی برای استفاده از متون کهن لغوی

خلافی که اینجا وجود دارد این است که می‌گویند: ما وقتی به کتاب لغت مراجعه می‌کنیم توضیحاتی که در تبیین معنای واژه آمده و به زبان عربی است را نمی‌فهمیم. برای حل این مشکل ما باید از کتاب‌های لغت عربی به فارسی کمک بگیریم، کتاب‌هایی مثل فرهنگ لاروس. فرهنگ لاروس در حوزه ناشناخته مانده است. آقای سید حمید طبیبیان که مؤلف این اثر بودند اخیراً از دنیا رفتند. خدا رحمتشان کند. باید طلاب را در ابتدای آموزش ادبیات با این کتاب و کتاب‌های مشابه آشنا کنیم. باید طلاب را با معناشناسی کاربردی هم آشنا کنیم.

۲. منابع فقه اللغوی

اساساً خود فقه اللغه را باید به عنوان یک رشته جا بیندازیم. صبحی صالح کتاب خوبی دارد به نام «دراسات فی فقه اللغه». اصلاً در حوزه با این کتاب آشنا نیستند. نتیجه‌اش چه می‌شود؟ نتیجه این می‌شود که وقتی می‌خواهیم تصحیح صبحی صالح از نهج البلاغه را بخوانیم، به هر واژه که می‌رسیم باید برویم انتهای کتاب را ببینیم تا بفهمیم که او این لغت را چگونه ترجمه کرده. بیش از چهار هزار ترجمه لغت دارد. این در حالی است که اگر ما کتاب فقه اللغه صبحی صالح یا سایر کتب فقه اللغوی را بشناسیم و بخوانیم و پژوهش لغوی را بیاموزیم، دیگر نیازی به پذیرش تقلیدی اقوال لغویان نخواهیم داشت.

۳. غریب القرآن‌ها و غریب الحدیث‌ها

اشکال دیگر این است که ما منحصر می‌شویم به کتاب‌های لغت. ما دو شاخه دیگر لغوی مختص به قرآن و حدیث هم داریم به نام «غریب القرآن» و «غریب الحدیث». این‌ها را که به هیچ وجه در حوزه کار نمی‌کنیم. ما با مفردات راغب دقیقاً مثل یک کتاب لغت رفتار می‌کنیم، در صورتی که مفردات راغب، ترکیبی است از لغت‌شناسی و غریب القرآن. یعنی راغب می‌خواهد بگوید این کلمه «مَلِك» در قرآن چه معنایی دارد؟ معنای «نصره» و «استنصره» و اینها در قرآن چیست؟ ممکن است در لغت یک معنای دیگری هم داشته باشد که البته راغب گاهی اوقات به این معانی واژه خارج از متن قرآن هم اشاره می‌کند. حدود هشت غریب القرآن در دوره اسلامی نوشته شده. شما از یک طلبه پرسید چند مورد از اینها را نام برد. بیش از هفتاد غریب الحدیث نوشته شده. از یک طلبه بخواهید پنج غریب الحدیث را نام برد. نهایتاً دو کتاب «النهاية» و «مجمع البحرين» را می‌شناسند. مجمع البحرين هم غریب الحدیث به معنای خاص آن نیست، ترکیبی از غریب القرآن و غریب الحدیث است.

شما اصلاً یک عالمی نام ببرید که غریب الحدیث شیعه نوشته باشد. کلّ غریب الحدیث‌ها را اهل سنت نوشته‌اند. از اهل سنت شما توقّع دارید بیایند احادیث امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) را تفسیر و تبیین کنند؟ اگر یک لغتی در حدیث امام باقر (علیه السلام) گفته شده باشد، او دیگر وظیفه خودش نمی‌داند. او احادیث نبوی و نهایتاً احادیث علوی را آن هم به اعتبار نقلش از پیامبر پوشش می‌دهد. ما بعد از «معانی الاخبار» شیخ صدوق دیگر هیچ کتابی را در این زمینه نمی‌شناسیم. شیخ صدوق، معانی الاخبار را برای همین اصطلاحات حدیثی نوشت. پس ما در غریب القرآن و غریب الحدیث هم کار نکرده‌ایم و باید کار کنیم؛ معانی واژگان را در احادیث خودمان بررسی کنیم.

من در کلاس‌ها یک مثالی می‌زنم: «آقا» یعنی چه؟ مثلاً می‌گویید شما آقایی یا خانم؟ اینجا معنای آقا همان چیزی است که از این واژه به ذهن متبادر می‌شود. اما اگر بگویید: «شهریه آقا را می‌گیرید؟»، «آقا» در اینجا، معنای متفاوتی دارد. وقتی صبح جمعه دعای ندبه می‌خوانید می‌گویید: «آقا بیا، آقا بیا». این آقا یعنی چه؟ یا مثلاً می‌گویید: ایشان خیلی آقاست. این آقا یعنی چه؟ چهار معنا برای «آقا» در جملات مختلفی که عرض شد وجود دارد؛ پس باید معنای واژه را در بستر متن مورد بررسی قرار داد. غریب الحدیث‌ها و غریب القرآن‌ها هم به معنای واژه در عرصه قرآن و حدیث می‌پردازند.

مثلاً وقتی قرآن می‌گوید: «رب»، یعنی چه؟ وقتی قرآن می‌گوید «تقوا»، یعنی چه؟ ممکن است لغوی یک چیزی گفته باشد، اما آن کلمه در قرآن معنای متفاوتی داشته باشد. بعضی از کلمات که اصلاً در لغت متعارف عرب وجود نداشته و اولین بار در قرآن آمده. مثلاً واژه «منافق» پیش از قرآن در زبان عربی وجود نداشته. لغت «نافقاء» بوده که به لانه موش صحرایی اطلاق می‌شد ولی واژه «منافق» پیش از قرآن سابقه ندارد. اینها را باید در غریب الحدیث و غریب القرآن مطرح و بررسی کرد.

البته کتاب‌هایی مثل لسان العرب، غریب القرآن‌ها و غریب الحدیث‌ها را نقل می‌کنند، اما به اندازه خودشان. همه غریب القرآن‌ها و همه غریب الحدیث‌ها را مطرح نمی‌کنند.

۴. رشته‌ها، موادّ درسی و اساتید جدید مرتبط با فقه اللغة

البته نباید ناامید باشیم. خوشبختانه ما در صد ایجاد یک رشته‌ای به نام «مترجمی متون دینی» هستیم که در آن رشته، سه یا چهار واحد را به فقه اللغة اختصاص خواهیم داد. این کار خودش یک ادبیاتی را تولید می‌کند. رشته‌های ادبیات دانشگاهی ما هم درس‌هایی در زمینه فقه اللغة دارند. کشورهای عربی، به‌ویژه مصر رشته‌ها یا درس‌هایی راجع به فقه اللغة دارند که می‌توان از آنها استفاده کرد. معرّفی همین درس‌ها، سرفصل‌ها، رشته‌ها، دانشکده‌ها و استادان

این حوزه، خودش یک کار زمین‌مانده است. یعنی حوزه‌ی ما باید بداند که الآن صبحی صالح معاصر لبنان کیست؟ صبحی صالح معاصر سوریه کیست؟ عالم فقه اللغة الازهر چه کسی است؟ شناختن این افراد هم سخت نیست چون با امکانات امروزی و در دسترس بودن اینترنت و با توجه به این که همه دانشگاه‌ها اطلاعات خودشان را به‌روز می‌کنند و در سایت‌هایشان قرار می‌دهند، مشکلی برای به دست آوردن اطلاعاتی که گفته شد وجود ندارد.

حجیت قول لغوی

پرسش: درباره لزوم آشنایی با کتب لغوی و چگونگی فهم متن این کتاب‌ها سخن گفتید. حال با توجه به مطالبی که گذشت این پرسش قابل طرح است که بحث حجیت یا عدم حجیت قول لغوی چگونه با این بیانات قابل جمع است؟

پاسخ: در اصول از این بحث می‌شود که قول لغوی حجیت ندارد، ولی همه فقها به لغت‌نامه مراجعه می‌کنند. خب این چگونه حل می‌شود؟ پاسخ این است که نتیجه منطقی «قول لغوی حجیت ندارد» این نیست که کلاً کتاب لغت را کنار بگذارید؛ بلکه معنایش این است که شما باید نسبت به معنای واژه، اطمینان شخصی یا نوعی پیدا کنید و صرف این که لغوی معنای واژه را گفته باشد کافی نیست. پس نتیجه منطقی این می‌شود که شما باید در لغت هم اجتهاد کنید. حالا باید اجتهاد لغوی را تعریف کنیم. این خودش یک مسأله بسیار مهمی است که هم اصولی است و هم ادبی. پس مسأله حجیت قول لغوی در دانش اصول نباید محدود به این شود که بگوییم قول لغوی حجت نیست بلکه باید بحث را ادامه دهیم و نتایج آن را نیز مطرح کنیم و به این بپردازیم که اگر قول لغوی حجت نبود و اجتهاد لغوی لازم شد، این اجتهاد باید به چه صورتی باشد و چگونه باید از مطالبی که در کتب لغوی مطرح شده استفاده کرد؟ این هم یک بحث زمین‌مانده‌ای است.

لزوم تأسیس رشته تخصصی ادبیات عرب با گرایش قرآن و حدیث

پرسش: با توجه به مسأله‌ای که در خصوص رشته مترجمی متون دینی مطرح کردید، آیا به نظر تان مناسب است که فراتر از این برویم و مثلاً یک رشته‌ای مختص ادبیات قرآن و حدیث تأسیس شود تا افرادی که این رشته را انتخاب می‌کنند به‌صورت تخصصی روی ادبیات قرآن و حدیث کار کنند؟

پاسخ: بله، خوب است که این کار انجام شود. ما در حوزه یک رسم خوبی داریم؛ هر کسی هر درسی می‌خواند، دو یا سه سال بعد همان را تدریس می‌کند ولی اگر همه تدریس‌ها به این شکل باشد عالم بزرگی در آن زمینه تولید نمی‌شود. ما در محضر آقای طالقانی درس می‌خواندیم. می‌گفتند ایشان متخصص مغنی است. یا مثلاً مرحوم مدرّس افغانی متخصص

کتاب‌های ادبیات بود. فقه هم خوانده بود، شاید کلام هم خوانده بود، ولی تمرکز کاری خودش را به ادبیات معطوف کرده بود. ما اکنون در حوزه این را نیاز داریم که متخصص ادبیات را با گرایش‌های مختلف تربیت کنیم؛ متخصص ادبیات با گرایش صرف و لغت، متخصص ادبیات با گرایش نحو، متخصص ادبیات با گرایش بلاغت (معانی، بیان، بدیع) و اگر این‌گونه عمل کردیم، تربیت شدگان این عرصه‌ها می‌تواند به تفسیر، حدیث، فقه و همه رشته‌های دیگر حوزه کمک بدهند. پس ما حتماً به این کار نیاز داریم. عده‌ای علاقه‌شان به این است و دوست دارند در این زمینه فعال باشند. فقه هم بخوانند، تفسیر هم بخوانند، ولی کار تخصصی‌شان را برای سی سال این قرار بدهند. ما الآن از ضعفمان در دانش‌های زبانی، بسیار رنج می‌بریم.

ما خیلی از مباحث ادبی را بلدیم، ولی نمی‌توانیم به زبان عربی حرف بزنیم، نمی‌توانیم یک متن عربی را کاملاً دقیق ترجمه کنیم. ولی کسی مثل ایزوتسو، ده زبان بلد است، مثل یک عرب، شعر عربی را می‌فهمد، مثل یک عرب، مثل‌های عربی را می‌تواند ترجمه کند و تفسیر کند. اینها را ما باید حتماً در خدمت قرآن و حدیث و متون فقهی و کلامی‌مان قرار بدهیم و حتماً نیاز است.

پرسش: البته بعضی‌ها یک اشکالی به این مطلب وارد می‌کنند؛ می‌گویند: هدف حوزه، تربیت کارشناس دین است. این که یک کسی وقتش را بگذارد مثلاً برای ادبیات یا تاریخ یا امثال اینها، با آن هدف کارشناس دین شدن منافات دارد؛ چون وقتی مورخ شد، دیگر نمی‌تواند برود مثلاً در فضای تفسیر و فهم قرآن و کارشناسی دین. این دیگر مورخ شده است، دیگر کارشناس دین نیست. با این اشکال یک تعارض‌نمایی را برپا می‌سازند.

پاسخ: من با یک مثال، به این اشکال پاسخ می‌دهم. فرض کنید شما در مقطع کارشناسی رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل هستید. در همین مقطع، شش واحد ادبیات فارسی به شما درس می‌دهند، چهار واحد هم نهج البلاغه به شما تدریس می‌شود، هشت واحد هم مثلاً فرهنگ‌شناسی دارید؛ ولی وقتی به مقطع کارشناسی ارشد می‌رسید، دروس غیر تخصصی کمتر می‌شود. وقتی هم وارد مقطع دکتری می‌شوید تمام واحدهای درسی، تخصصی می‌شود.

ما هم در حوزه باید درس‌ها را این‌گونه تعریف کنیم. البته الآن تا حدودی همین طور است. شما سه چهار سال اول، باید یک خورده ادبیات بخوانید، یک خورده فقه بخوانید، یک خورده کلام بخوانید، یک خورده قرآن بخوانید، یک خورده حدیث بخوانید. ولی می‌روید در سطح دوم، می‌روید فقه، می‌روید حدیث، می‌روید فلان. ما باید به صورت هرمی این را طراحی کنیم. در قاعده، اکثر این چیزها را می‌خوانم. وقتی این قاعده را اگر خوب یاد بگیرم، وقتی طرف می‌رود متخصص ادبیات می‌شود، آن پایه فهم دینی‌اش را دارد، پایه فهم قرآنی‌اش را دارد. با آن پایه می‌رود در آن جا تخصص پیدا می‌کند. هیچ‌وقت یک چشم‌پزشک از آسپرین بی‌اطلاع نیست.

چشم‌پزشک هم آنتی‌بیوتیک‌ها را می‌شناسد، مواد عفونی را، ضد عفونی را، همه اینها را می‌شناسد، ولی در چشم هم تخصص دارد. تربیت و نظام آموزشی باید به گونه‌ای شود که تا یک حدودی قاعده را بلد باشد، در یک جای تخصصی بشود متخصص، آن هم برای وقتی که می‌خواهد استاد بشود. حالا استاد می‌آید چکیده سی سالش را در شش ماه، در هشت ماه به طلبه منتقل می‌کند. ما استاد ادبیات را باید این گونه تربیت کنیم، او چکیده بحثش می‌آید برای طلبه. طلبه‌ای که می‌خواهد برود فقیه بشود، این چکیده را می‌گیرد، با آن کار می‌کند. یک نظام آموزشی پایه‌ریزی شده باید این کار را انجام بدهد.

پرسش: گاهی گفته می‌شود همین مقدار که رشته ادبیات عرب در دانشگاه وجود دارد کفایت می‌کند و نیاز نیست ما حوزوی‌ها هم به این مباحث بپردازیم. به نظر شما آیا کارهایی که دانشگاهی‌ها انجام می‌دهند کافی است؟ ما وقتی در کار نیازسنجی به کارهای انجام شده در دانشگاه مراجعه کردیم، دیدیم بخش زیادی از کارهایی که در ادبیات دانشگاهی انجام شده، در فضای قرآن و حدیث نیست و آن کارهایی که نسبت به قرآن و حدیث انجام شده نیز ضعف‌های جدی دارد. به نظر می‌رسد که رشته ادبیات عرب دانشگاه در مسیر دیگری سیر می‌کند و اساساً پرداختن به قرآن و حدیث را رسالت خودش نمی‌داند. فضای این رشته در دانشگاه شبیه فضای ادبیات فارسی است؛ مثلاً به اشعار و نویسندگان - از معاصران گرفته تا گذشتگان - و رمان‌ها و امثال اینها می‌پردازند. وقتی ما این فضا را مشاهده کردیم این سؤال برایمان پیش آمد که چه طور ممکن است که کارهای دانشگاهی برای اهداف مد نظر حوزه علمیه در عرصه ادبیات عرب کفایت کند؟

پاسخ: این سخن مثل آن است که بگوییم ما به خاطر این که در دانشگاه، رشته فقه و حقوق داریم، دیگر حوزه، فقیه تربیت نکند! اولاً سطح آموزشی حوزه و دانشگاه متفاوت است. ثانیاً همان طور که گفتید، ما ادبیات دینی می‌خواهیم، ادبیات عرب دینی. البته می‌توانیم از فارغ التحصیلان دانشگاه‌ها استفاده کنیم، کما این که مثلاً ما در رشته روان‌شناسی اسلامی، جامعه‌شناسی اسلامی، استاد روان‌شناسی دانشگاه را می‌آوریم. در این جا هم اشکال ندارد. ولی طلبه ما باید تربیت شود و خودش هم در ادبیات دینی و قرآن و حدیث و متون اصلی دین کار کند تا آن استفاده حاصل شود.